

خواب در شاهنامه

* احمد گلی

** رقیه رجبی

چکیده

خواب از جمله احوال اسرارآمیزی است که بیان کیفیت و اسرار نهان آن، دیرپاب، بل دست‌نایافتنی است. تعبیر و تحلیل رؤیاهای از جمله پیچیده‌ترین و رازآلودترین مسائل و موضوعات بشری است. گزارش رؤیاهای در حکایت‌های شاهنامه، در ایجاد شوق و امید برای نیل به آرزوها و تهدید و ترس از انجام عملی، در شکل‌گیری قصه‌ها، نقش مهم و بسزایی دارد. پهلوانان و شاهان در موقعیت‌های مختلف، برخی از وقایعی را که در آینده به وقوع خواهد پیوست، در خواب می‌بینند. این وقایع ممکن است در بردارنده پیام‌های شادی و جشن و پیروزی، یا خبر از رویدادی ناگوار باشند. بسیاری از شخصیت‌های برجسته شاهنامه دست کم یکبار در خواب، رویداد پیش از وقوع را دیده‌اند. به همین دلیل نیاز بررسی چنین پدیده‌ای در شاهنامه احساس می‌شود. در این مقاله، کوشش شده است کم و کیف این قضایا در میان شاهان و پهلوانان شاهنامه، تحلیل و بررسی شود.

کلیده‌واژه‌ها: خواب، رؤیا، شاهنامه، تعبیر خواب.

* دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان. ah.goli@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۳۰

مقدمه

یکی از ویژگی‌های انسان از ابتدای تمدن بشری تاکنون، دیدن خواب یا رؤیا است (کریستی، ۱۳۷۵: ۷) «خواب حالت طبیعی استراحت ذهن و جسم که در طی آن، معمولاً چشم بسته است، هشیاری تا حدودی یا کاملاً از دست می‌رود و حرکتهای بدن، کند می‌شود» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل خواب).

خواب‌ها در شاهنامه، در موقعیت‌های حساس بر فرد عارض می‌شود و او را نگران یا آسوده‌خاطر می‌سازد.

در باور شاهنامه، رؤیا پنجره‌ای است به سوی نادیده‌ها، ناشنیده‌ها و سرانجام، ناشناخته‌ها. تنها در خواب است که آدمی را اذن سرک کشیدن به سراپرده سپهر برین داده‌اند. وقتی همه حواس ظاهری آدمی از کار افتاده است، حواس باطن وی به کار می‌افتد و بیداری راستین بر او رخ می‌نماید. وقتی بیداری روانمان در خواب است و چون به خواب می‌رویم، بیداری وی، آغاز می‌گردد. خواب، پاره‌ای از پیامبری است و چه بسا رؤیاها که با وحی یگانه‌اند:

نگر خواب را بیهده نشمری یکی بهره دانی ز پیغمبری

شبهانگام که ستارگان و ماه و دیگر سپه‌افروزان، با هم به رایزنی نشسته‌اند تا در کار زمینیان تدبیر کنند و تقدیر هر یکی را چنان که سزاوار می‌بینند رقم زنند، سخنانشان در فضا پراکنده می‌آید و روان خفتگان روشن‌کار، با شنیدن آن بگومگوها، پی به راز کار می‌برند و بدین میانجی، بودنی‌ها را به خواب می‌بینند:

ستاره زند رای با چرخ و ماه سخن‌ها پراکنده گردد به راه
روان‌های روشن بینند به خواب همه بودنی‌ها چو آتش بر آب

(سرامی، ۱۳۶۷: ۹۷۹-۹۸۰)

خواب یا رؤیاهایی که بر یک فرد در هنگام خوابیدن عارض می‌شود، ارتباط مستقیمی با شخصیت وی دارد (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۳). رؤیاهای افراد، گونه‌های فراوانی دارد که در شرایط خاص و در موقعیت‌های گوناگون، با توجه به روح و نفس او و هدف او در زندگی، بر وی عارض می‌شود. رؤیا نیز چونان یکی از خواطر که بیشتر می‌پاید، و به هنگام، در ذهن پدیدار می‌شود، خود گونه‌هایی می‌تواند داشت. رؤیا را می‌توان از دید خاستگاه و چگونگی پدید آمدن آنها و پیوندشان با «روح» و «نفس» به

سه گونه بنیادین بخش کرد:

- ۱- خواب‌های پریشان: این گونه از رؤیا، رؤیایی است که یکسره از نیازهای تنی و نفسانی برآمده باشد...
- ۲- خواب‌های کمابیش راست: این گونه از رؤیا، آن است که چون خواب پریشان، یکسره انگیزته و زاده نیازهای تنی و روانی نیست، و به یکبارگی از نفس بر نمی‌آید و مایه نمی‌گیرد، بلکه روح نیز در آن بهره، نقشی می‌تواند داشت...
- ۳- خواب راست: این گونه از رؤیا، برترین گونه رؤیاست. در فرهنگ‌های باستان، بر آن بوده‌اند که خدایان، این خواب را در دل پاره‌ای از کسانی که به نهان‌بینی می‌توانسته‌اند آینده را پیش گویند و از رازها آگاه گردند، درمی‌افکندند (کزازی، ۱۳۷۶: ۹۰-۹۷).

خواب راست، منبعی روحانی دارد. بیشتر خواب‌های شاهنامه از نوع سوم است و هرکسی که خوابی می‌بیند، نمود آن در بیداری اتفاق می‌افتد. تنها خوابی که از این قاعده مستثنی است، خواب بهرام چوبینه است که به آن اشاره خواهد شد. خواب‌های شاهنامه، براساس مراتب اجتماعی اشخاص، تقسیم‌بندی شده است و براساس آن، ذکر می‌شود، اما قبل از آن، باید گفت که برخی از خواب‌های شاهنامه، ساده‌اند و بیننده خواب، تعبیر آن را حدس می‌زد ولی برخی از آنها نیاز به معبر دارند و در برخی موارد، هرکسی از عهده تعبیر آنها نمی‌تواند برآید که به آنها اشاره خواهد شد. در کامل‌التعبیر آمده است:

دانیال می‌گوید: خواب در اصل به دو گونه است؛ یکی آنکه از حقیقت امور آگاه می‌سازد، دوم آنکه پایان و سرانجام امور را آشکار می‌سازد. و این دو اصل، به چهار قسم تقسیم می‌شود:

- ۱- خواب آمر، یعنی فرمان‌دهنده. ۲- خواب زاجر، یعنی بازدارنده. ۳- خواب منذر: بیم‌دهنده. ۴- مبشر: مژده‌دهنده.

عبدالله بن عباس گفته است که رسول خدا (ص) فرمودند:

«الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ أَقْسَامٌ: قِسْمٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَبُشْرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي حَيَاتِهِمْ، وَالثَّانِي مِنَ الشَّيْطَانِ لِيُحْزِنَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَالثَّلَاثُ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ.»

یعنی: خواب دیدن بر سه گونه است: یک قسم از خدای متعال و بشارت برای مؤمنان در زندگی ایشان است، قسم دوم از وسوسه شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین سازد، قسم سوم خواب‌های آشفته و پریشان است (تفلیسی، ۱۳۶۹: ۳۱-۳۲).

پژوهش‌های بسیار اندکی در خصوص خواب‌های شاهنامه صورت گرفته است. علاوه بر کتاب *از رنگ گل تا رنج خار*، در کتاب *آیین‌ها در شاهنامه* (صص ۹-۴۳) و مجموعه مقالات *محمدجعفر محبوب* (صص ۸ - ۸۲) به برخی از آنها اشاره شده است. در کتاب *آیین‌ها در شاهنامه*، به آن دسته از خواب‌ها اشاره شده است، که در آنها نوعی پیشگویی و آگاهی از معیبات به چشم می‌خورد؛ مثل خواب *دیدن افراسیاب*، *سیاوش*، *کید هندی*، *گودرز و انوشیروان*. در این اثر، جنبه الهامی بودن این خواب‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. محبوب در مقاله «شاهنامه و فرهنگ عامه»، به خواب‌های خود فردوسی (خوابی که در آن، دلیل به نام *سلطان محمود* کردن شاهنامه را آورده و نیز دیدن *دقیقی* و *گنجاندن ابیات* او در شاهنامه) و خواب‌های *ضحاک*، *انوشیروان* و *بهرام چوبینه* و اهمیت و تأثیر آنها در داستان‌های عامیانه قرن‌های بعد (خصوصاً *جوامع الحکایات*) تأکید کرده و علاوه بر آن، نظر فردوسی را نیز درباره خواب، آورده است.

از آنجا که در این دو اثر، به طور کلی و همه‌جانبه به این خواب‌ها پرداخته نشده، این مقاله بر آن است تا همه خواب‌های شاهنامه را ذکر کند. اکنون خواب‌های موجود در شاهنامه را به ترتیب مراتب اجتماعی اشخاص (شاهان و پهلوانان) می‌آوریم:

الف: خواب‌های شاهان

۱. خواب دیدن ضحاک فریدون را

حتی ظالمانی چون ضحاک هم در شاهنامه، با خواب از آینده خود باخبر می‌شوند؛ به این طریق که یک شب که با همسرش *ارنواز* در ایوان شاهی خوابیده بود، خواب می‌بیند که از شاخ شاهنشاهان سه جنگجوی پدید آمدند، دو تای آنها مهتر و یکی کهتر بود. آنها با عصبانیت پیش ضحاک دویدند و بر سرش گرز گاورنگ زدند، یکی از آنها که کوچک‌تر بود، سرتاپای ضحاک را به دوال کشید و دو دستش را با زه، محکم بست و به گردنش پالهنک نهاد و با خواری و زاری، گرد و غبار بر چهره نشست، به کوه دماوند برد. ضحاک با ناله و لرزش از خواب بیدار می‌شود و آنچه را دیده است، با همسرش در میان می‌گذارد و بر عدم اطلاع دیگران از این خواب، تأکید می‌کند، اما همسرش

پیشنهاد می‌دهد که بهتر است همهٔ موبدان کشور را جمع کنی و بررسی کنی که مرگ تو به دست چه کسی و کی اتفاق می‌افتد، تا بتوانی از آن پیشگیری کنی. ضحاک همین کار را می‌کند، اما موبدان از ترس جانشان مدتی حرف نمی‌زنند، تا اینکه یکی از آنها جرئت می‌کند و می‌گوید: پس از تو کسی بر تخت شاهی می‌نشیند که تو، پدرش و گاوی را که وی با شیر آن گاو پرورش یافته است، کشته‌ای و او به کین‌خواهی آنها، تو را در دماوند به بند خواهد کشید.

در ایوان شاهی شبی دیرباز به خواب اندرون بود با ارنواز
چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان...

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۷-۳۸)

خواب ضحاک این گونه تعبیر می‌شود که پس از قیام کاوهٔ آهنگر بر ضد او، مردم، فریدون را به پادشاهی فرا می‌خوانند. فریدون، ضحاک را به بند می‌کشد و او را بسته به دماوند می‌برد.

۲. خواب دیدن کی قباد

از دیگر شاهان که اقبالش در خواب برایش آشکار شد، کی قباد بود. رستم برای آوردن کی قباد به البرزکوه می‌رود و در آنجا جوانی را می‌بیند که بر روی تخت نشسته و پهلوانان زیادی دور او صف کشیده‌اند. آنها وقتی رستم را می‌بینند، او را به می خوردن دعوت می‌کنند، اما رستم نمی‌پذیرد و می‌گوید، ایران زمین بی پادشاه مانده، شایسته نیست من می‌بخورم. مرا به سوی کی قباد راهنمایی کنید. در این هنگام کی قباد می‌خندد و خوابش را برای او تعریف می‌کند:

شهنشه چنین گفت با پهلوان که خوابی بدیدم به روشن روان
که از سوی ایران دو باز سپید یکی تاج رخشان به کردار شید
خرامان و نازان شدند برم نهادندی آن تاج را بر سرم...
و خودش خوابش را تعبیر می‌کند:

تهمتن مرا شد چو باز سپید رسیدم ز تاج دلیران نوید

(همان، ۲ / ۳۹)

بنابراین قباد - پسر گرشاسب - با دیدن باز سپید در خواب، به پادشاهی می‌رسد. «این گونه رؤیاهای نمادین را می‌توان کشف رمز تفسیر کرد و به این ترتیب، پیامش را به شکلی صریح انتقال داد» (الیاده، ۱۳۷۴: ۱۸).

۳. خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن او

افراسیاب تورانی یک شب که در ایوان خود خوابیده بود، خوابی وحشتناک می‌بیند و با ناله و ترس و لرز از خواب بیدار می‌شود. خوابش را برای گرسیوز چنین تعریف می‌کند: بیابانی پر از مار، و زمینی پر از گرد، و آسمانی پر از عقاب دیدم. زمین آن‌چنان خشک بود که گویی هیچ‌وقت آسمان به آن، روی خوش نشان نداده و نباریده است. سراپرده من، بر کران زده شده بود و در آن، سپاهی از پهلوانان بودند. بادی پُرگرد و غبار برخاست و پرچم مرا سرنگون کرد و از هر طرف، جوی خون جاری شد و خیمه‌ها و سراپرده‌ها را سرنگون می‌کرد. از لشکر من بسیار کشته شده و افتاده بودند. سپاهی از ایران به سوی ما می‌آمد که هم نیزه به دست داشتند و هم تیر و کمان. علاوه بر اینکه روی نیزه‌هایشان سر کشته‌ها بود؛ در کنار آنها هم سری بود (بسیار کشته بودند). سواران به من حمله کردند و مرا دست‌بسته از تخته برداشتند و پیش کاووس بردند. در کنار کاووس جوانی همچون ماه بود که با دیدن من، غریب و مرا به دو نیم کرد:

چنین گفت پرمایه افراسیاب	که هرگز کسی این نیند به خواب
کجا چون شب تیره من دیده‌ام	ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام
بیابان پر از مار دیدم به خواب	زمین پر ز گرد، آسمان پر عقاب...

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳/۳۵)

این خواب افراسیاب را، موبد چنین تعبیر می‌کند که، اکنون در بیداری، سپاهی از ایران به سوی توران روان است که پیشرو آنها، شاهزاده‌ای است که راهنمایان فراوان دارد و اگر با او جنگ کنید و او را بکشید، توران زمین نابود خواهد شد. این تعبیر موبد با حيله‌گری گرسیوز و کشته شدن سیاوش به دست تورانیان و کین‌خواهی کیخسرو - پسر سیاوش - از تورانیان و کشتن افراسیاب به واقعیت تبدیل می‌شود.

۴. خواب دیدن سیاوش

سیاوش پهلوان عقیف و زیبای شاهنامه، سرنوشت شوم و دردناک خود را در خواب می‌بیند و به همسرش فرنگیس - دختر افراسیاب - بازگو می‌کند و در ادامه، با توجه به نیروی آگاهی شاهان و شاهزادگان از حوادث، نوید فرزندی را از آن خود می‌دهد که انتقام خون پدر را خواهد گرفت. خواب وی به این صورت است که: رودی بیکران می‌بیند و در طرف دیگر، کوهی پر از آتش، و نیزه‌وران که لب آب را گرفته‌اند. از یک سو آتش می‌افروخت و سیاوخش گرد را می‌سوزاند و در سویی، افراسیاب به همراه پیلی بود، افراسیاب با دیدن سیاوش روی دژم می‌کند و بر آتش تیز می‌دمد:

چنین دیدم ای سرو سیمین به خواب که بودی یکی بی‌کران رود آب
یکی کوه آتش به دیگر کران گرفته لب آب، نیزه‌وران

(همان، ۳ / ۹۱)

خواب سیاوش، با فتنه‌انگیزی گرسیوز - برادر افراسیاب - تعبیر می‌شود. سیاوخش گرد را در آتش می‌سوزانند و سیاوش جوان را به خواری می‌کشند. بعدها ایرانیان انتقام خون سیاوش را می‌گیرند و کیخسرو، افراسیاب را می‌کشد.

۵. خواب دیدن کیخسرو سروش را

شبی کیخسرو در خواب می‌بیند که سروش، نهفته به گوش او می‌گوید: ای شاه نیک اختر نیک بخت! بسی یاره و تاج به دست آوردی. اگر از این جهان به سرعت می‌شتافتی، هرچه اکنون می‌جویی، می‌یافتی. در همسایگی داور پاک جای خواهی یافت، در این تیرگی درنگ مکن. اگر می‌خواهی بخشش کنی به افراد درویش بخش و این سرای سپنجی را به کسی دیگر بسپار. مردم درویش را توانگر کن و آنها را شادمان نما. کسی از چنگ بلا ایمن گردد که از دم ازدها رهایی یابد. هرکسی به خاطر تو رنج برد این چنین بدان که به خاطر گنج، رنج برد. وقتی بر ایران آیی، به ایرانیان بخشش کن؛ زیرا آنجا زیاد نخواهی ماند. پادشاهی انتخاب کن که عادل باشد و وقتی گیتی را بخشیدی، هیچ میاسای که روزگار تو به پایان آمده:

چنان دید در خواب کو را به گوش نهفته بگفتی خجسته سروش
که ای شاه نیک اختر و نیک بخت بسودی بسی یاره و تاج و تخت

اگر زین جهان تیز بشتافتی کنون آنچ جستی همه یافتی...

(همان، ۲۵۴/۵)

از این نوع الهامات غیبی و دعوت به عدل و داد، برای روشن ضمیران، در خواب اتفاق افتاده است.

۶. خواب دیدن گشتاسب

گشتاسب قبل از رسیدن به شاهی ایران، در حالی که با کتایون از روم می‌آید، شبی در خواب می‌بیند، با گرگی چون اژدهای نر، می‌جنگد. از خواب می‌پرد. کتایون علت آشفتگی‌اش را می‌پرسد و گشتاسب می‌گوید که در خواب، بخت و تخت خویش را می‌دیدم و کتایون هم می‌فهمد که او به پادشاهی خواهد رسید:

بدیدی به خواب اندرون رزم گرگ به کردار نر اژدهای بزرگ...

(همان، ۲۴/۶)

این خواب که مثل اکثر خواب‌های شاهنامه، نمادین است، دو نماد دارد: «اژدها» نماد گشتاسب و «گرگ» نماد رقیبان او برای رسیدن به شاهی است که گشتاسب با پیروزی بر آنها، بر تخت شاهی تکیه می‌زند.

۷. خواب دیدن کید پادشاه قنوج

خواب‌هایی که این پادشاه، در ده شب متوالی می‌بیند، از خواب‌های عجیب و نمادین ذکر شده در شاهنامه است. هر یک از این خواب‌ها، نماد یک چیز خاص در عالم بیداری هستند. و بنابر گفته میرجلال‌الدین کزازی اسطوره و رؤیا هر دو در قلمرو نمادهایند (کزازی ۱۳۷۶: ۱۶۲).

شرح این ده خواب

خواب اول: کید هندی شب اول در خواب، خانه‌ای همچو کاخ می‌بیند که در آن، پیلی بزرگ بود. خانه دری نداشت و فقط سوراخی کوچک در دیوار آن بود. آن پیل بزرگ از آن سوراخ گذشت و آسیبی به بدنش نرسید و تمام بدنش از آن سوراخ رد شد، ولی خرطومش در آن خانه ماند:

یکی خانه دیدم چو کاخی بزرگ بدو اندرون ژنده پیلی سترگ...

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۲/۷)

خواب دوم: شب دوم در خواب می‌بیند که در آن خانه، تختی وجود دارد و کسی که بر روی آن بنشیند، وجود ندارد. کسی دیگر بر آن تخت نشست و بر سرش تاج گذاشت:

دگر شب بدان گونه دیدم که تخت تهی ماندی از من ای نیک‌بخت
کیی برنشستی بر آن تخت عاج به سر برنهادی دل افروز تاج

(همانجا)

خواب سوم: شب سوم در خواب می‌بیند که چهار مرد بر کرباسی نغز آویخته‌اند و آن را می‌کشند؛ به طوری که چهره‌هایشان از شدت کشیدن، کبود شده بود، اما نه کرباس پاره می‌شد و نه آن مردها از کشیدن خسته می‌شدند:

سه دیگر شب از خواب آمد شتاب یکی نغز کرپاس دیدم به خواب
بدو اندر آویخته چار مرد رخان از کشیدن شده لاژورد
نه کرپاس جایی درید از گروه نه مردم شدی از کشیدن ستوه

(همانجا)

خواب چهارم: مردی تشنه را بر جویبار می‌بیند که ماهی بر او آب می‌ریخت و او از آب می‌گریخت؛ در حالی که مرد می‌جهید و فرار می‌کرد، آب نیز او را دنبال می‌نمود:

چهارم چنان دیدم ای نامدار که مردی شدی تشنه بر جویبار
همی آب ماهی بر او ریختی سر تشنه از آب بگریختی
جهان مرد و آب از پس او دوان چه گوید بدین خواب نیکی گمان؟

(همانجا)

خواب پنجم: شهری نزدیک آب می‌بیند که مردم آن شهر، کور بودند و هیچ کس از کوری‌اش غمگین نبود و شهر از عدل و بخشش و خرید و فروش روشن بود:

به پنجم چنان دید جانم به خواب که شهری بُدی هم به نزدیک آب
همه مردمش کور بودی به چشم یکی را ز کوری ندیدم به خشم
ز داد و دهش وز خرید و فروخت تو گفتی همی شارستان برفروخت

(همان، ۱۲/۷ - ۱۳)

خواب ششم: در خواب می‌بیند که همهٔ اهل یک شهر بیمار بودند و به احوال‌پرسی افراد تندرست می‌رفتند و حالشان را می‌پرسیدند و می‌گفتند که با درد چگونه‌ای؟ افراد بیمار، با دلی پر خون و جانی ناتندرست چارهٔ تندرستان می‌جستند.

ششم دیدم ای مهتر ارجمند که شهری بُدندی همه دردمند...

(همان، ۱۳/۷)

خواب هفتم: در خواب، اسبی در دشت می‌چمید که دو پا و دو دست و دو سر داشت و با دندان‌هایش گیاه برمی‌داشت و از دو دهانش می‌چرید و جای دفع آن در بدنش نبود:

چو نیمی ز هفتم شب اندر گذشت جهنده یکی باره دیدم به دشت
دو پا و دو دست و دو سر داشتی به دندان گیا نیز بگذاشتی
چران داشتی از دو رویه دهن بُد بر تنش جای بیرون شدن...

(همانجا)

خواب هشتم: سه خُم در کنار می‌بیند که دو تا از آنها پر از آب است و خُمی تهی در وسط آن دو قرار دارد، از این دو خُم پر، دو نیک مرد به خُم تهی می‌ریختند که نه از آب این دو کم می‌شد و نه آن خم خشک، تر می‌گشت:

به هشتم سه خم دیدم ای پاکدین برابر نهاده به روی زمین
دو پر آب و خُمی تهی در میان گذشته به خشکی بر او سالیان
ز دو خُم پر آب، دو نیک‌مرد همی‌ریختند اندر او آب سرد
نه از ریختن زین کران کم شدی نه آن خشک را دل پر از نم شدی

(همانجا)

خواب نهم: گاوی بر آب و گیاه و در آفتاب خفته و روبه‌رویش گوساله‌ای کوچک که بدنی لاغر و صورتی خشک و بی‌آب دارد. گاو ماده از آن گوساله شیر می‌خورد. گاو بسیار کلان و گوساله بی‌توش و توان بود:

نهم شب یکی گاو دیدم به خواب بر آب و گیا خفته بر آفتاب
یکی خوب گوساله در پیش او تنش لاغر و خشک و بی‌آب روی
همی شیر خوردی از او ماده گاو کلان گاو و گوساله بی‌زور و تاو

(همانجا)

خواب دهم: می‌بیند در دشتی پهناور چشمه‌ای است که ایوان و کاخ از آن بهره برده‌اند و همه دشت پر از آب و نم بود، اما خود چشمه، خشک بود:

یکی چشمه دیدم به دشت فراخ وز او بر زبر برده ایوان و کاخ
همه دشت یکسر پر از آب و نم ز خشکی لب چشمه گشته دژم

(همانجا)

موبدان از تعبیر این خواب‌های عجیب که کید هندی، ده شب پشت سر هم می‌بیند، عاجز می‌مانند، تا اینکه مهران را که با دد و دام همنشین است، برای تعبیر خواب‌های او فرامی‌خوانند.

از دیرباز به ویژه در فرهنگ نهانگرایی و دبستان‌های درویشی، این باور بوده است که رؤیا، دروازه رازهاست و پلی است که ما را به جهان نهان و بدانچه در فراسوی آزمون‌ها و یافته‌های حسی است، می‌رساند. از دیرزمان، همواره رازآشنایانی بوده‌اند که زبان نمادین و رمزآلود رؤیا را می‌دانسته‌اند و می‌کوشیده‌اند با گزاردن رؤیا و گشودن رازهای آن، آینده را پیش بینند و پیش گویند. باور بر آن بوده است که رخدادهایی سترگ و تاریخی که در آینده‌ای دور یا نزدیک می‌بایست روی دهند در رؤیا به شیوه‌ای رمزی باز می‌تابند. کار خواب‌گزاران نیز آن بوده است که راز رؤیاها را بکشایند و بدین‌سان بر اسرار آینده آگاه شوند (کزآزی، ۱۳۷۶: ۷۹).

اینکه کید هندی، دارای چه شخصیتی بوده که چنین خواب‌های نمادینی را دیده است، خود نکته جالب توجهی است.

با توجه به اینکه «رؤیا می‌باید با توجه به شخصیت، شغل، مقام و وضع زندگی بیننده خواب تعبیر و تأویل شود» (قاسم‌نیا همدانی، ۱۳۶۹: پیشگفتار) مهران، خواب‌های کید هندی را چنین تعبیر می‌کند:

خواب اول: آن خانه، گیتی و آن پیل، شاهی ناسپاس است که ظلم و ستم می‌کند و فقط نام شاهی دارد.

خواب دوم: دنیا یکی را می‌برد و دیگری را می‌آورد.

خواب سوم: کرباس، دین خدا و کشنده‌های آن، برای پاس آن آمده‌اند، یکی زرتشت، دیگری موسی، دیگری دین یونانیان و چهارمی دینی است که هنوز به وجود نیامده و کسی از عرب خواهد آمد و آن را به جهانیان عرضه خواهد کرد که در آینده این

چهار دین، برای حفظ آیین خود، دشمن هم خواهند شد.

خواب چهارم: مرد دانشمندی است که کسی به دانش او ارجی نمی‌نهد و همه تشنگان را به آب دعوت می‌کند ولی کسی جواب او را نمی‌دهد و همه‌شان از آن مرد دانش‌پژوه، گریزانند و لب‌هایشان را به بدی باز خواهند کرد.

خواب پنجم: زمانی خواهد آمد که دانا، پرستار نادان خواهد شد و نادانان ستوده می‌شوند و با حرف‌های دروغ، خود را به جاهای بلند خواهند رسانید.

خواب ششم: زمانی درویش نیازمند، بر چشم بی‌نیاز، خوار خواهد شد و به درویش بخشش نخواهند کرد.

خواب هفتم: زمانی خواهد آمد که مردم همه چیز را برای خود خواهند و خواست و بهره‌ای به کسی نخواهند رساند.

خواب هشتم: از این به بعد، روزگاری خواهد آمد که درویش چنان سست و خوار گردد که اگر برای مثال، باران ببارد، آفتاب آن را از درویش پنهان خواهد کرد و توانگران به یکدیگر خواهند بخشید و خوش و مهربان خواهند بود و درویش در این میان، خشک لب، شب را به روز خواهد رساند.

خواب نهم: کار درویش و بیمار، سست خواهد شد و کیوان، هیچ‌گاه گنج خود را بدو نخواهد بخشید.

خواب دهم: زین پس، روزگاری خواهد بود که در جهان، پادشاهی خواهد آمد که دانش ندارد و جان تاریکش هم پر از غم است. جهان از رنج او تیره و گنج او از نیکی تهی مانده است. هر لحظه لشکری نو می‌آورد که از او نامدار افسری بسازد و سرانجام نه لشکر می‌ماند و نه شاه. شاهی نوآیین خواهد آمد که جهان را ایمن از بدی خواهد کرد و از او فرّ ایزدی می‌تابد. آن زمان، زمان اسکندر است که بر سر بزرگان تاج است، تو (کید) این چهار چیز گرانقدر را به او بده و با او جنگ مکن: ۱ - دخترت. ۲ - فیلسوفی که راز جهان با تو می‌گوید. ۳ - پزشک ارجمندت. ۴ - قدحی که در آن آب می‌ریزی و از آتش و آفتاب، گرم نمی‌شود.

چنان‌که واضح است، این همه اتفاقات مهم، که در آینده‌ای دور یا نزدیک رخ خواهد داد، در قالب خواب‌های ده‌گانه بیان شده است که بسیار مؤثرتر از تعریف بی‌واسطه و مستقیم آنهاست. این طرز بیان، تأثیر بیشتری بر خواننده می‌نهد و او را برای دانستن تعبیر این خواب‌ها که همه موبدان از آن عاجز مانده‌اند حریص‌تر می‌کند

و وقتی با تعبیرات سنجیده مهراں روبه‌رو می‌شود، آنها را می‌پذیرد و به ذهن می‌سپارد.

۸. خواب دیدن بابک

یک شب بابک در خواب می‌بیند که ساسان بر پیل نشسته و یک تیغ هندی به دست گرفته و هرکسی که نزدیک او می‌آید، درود می‌گوید و تعظیم می‌کند، زمین را به خوبی می‌آراید و دل‌ها را از غم می‌پیراید. در شب دیگر، وقتی بابک خوابید در خواب دید که آتش‌پرست با سه آتش فروزان در دستش مثل آذرگشسپ و خُراد و مهر، مثل خورشید در پیش ساسان، فروزان بودند و در روی آتش، عودی سوزان بود.

شب‌ی خفته بُد بابک رودیاب	چنان دید روشن‌روانش به خواب
که ساسان به پیل ژیان برنشست	یکی تیغ هندی گرفته به دست
هر آن کس که آمد بر او فراز	بر او آفرین کرد و بردش نماز
زمین را به خوبی بیاراستی	دل تیره از غم بی‌پیراستی...

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۳۸/۷)

تعبیر این خواب چنین می‌شود که بابک دختر خود را به ساسان می‌دهد و اردشیر بابکان به دنیا می‌آید.

۹. خواب دیدن انوشیروان

یکی از خواب‌های مشهور، جالب و نمادین شاهنامه، خواب انوشیروان است.

رؤیا نماد واقعی در بیداری است، خواه آن واقعیت، به اکنون تعلق داشته باشد، خواه به آینده. در حقیقت خواب‌های شاهنامه به داستان‌های نمادینی می‌مانند که خواب‌گزاران با کشف راز و رمزهاشان، آنها را گزارش می‌کنند. البته در شاهنامه، گاه گاه واقعی که در بیداری رخ خواهد نمود، بی‌پرده و بی‌میانجیگری نمادها به خواب قهرمان می‌آید. اما آنچه مسلم است، نمادینگی خواب‌هاست (سرامی، ۱۳۶۷: ۹۸۰).

نوشین‌روان شبی در خواب می‌بیند که از پیش تخت او، یک درخت خسروانی روید که موجب شادی دل او شد و می‌رود و رامشگران خواست و کنار آن درخت آرام و ناز، یک گراز تیزدندان نشسته بود و می‌نشست و برمی‌خواست و از جام نوشین‌روان می‌می‌خواست:

چنان دید در خواب کز پیش تخت
 برستی یکی خسروانی درخت
 شهنشاه را دل بیاراستی
 می و رود و رامشگران خواستی

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۸/۷۵)

کسی از موبدان نمی‌تواند این خواب را تعبیر کند تا اینکه بوزرجمهر خردسال، این خواب را چنین تعبیر می‌کند:

چنین داد پاسخ که در خان تو
 میان بتان شبستان تو
 یکی مرد برناست کز خویشان
 به آرایش جامه کرده‌ست زن

(همان، ۸/۷۷)

و بالاخره معلوم می‌شود که همسر نوشین‌روان، که در خواب او به شکل درخت خسروانی نمود پیدا کرده بود، با غلامی که در خواب به شکل گراز بود، سر و سری دارد و علت هم پیالگی نوشین‌روان با گراز، کنار آن درخت آرام و ناز، همین است. پس از اینکه این خواب را بوزرجمهر تعبیر کرد، آن غلام بر دار شد.

ب - خواب‌های پهلوانان

از آنجا که شاهنامه، نامه شاهان است، سخنی از افراد فرودست نرفته و همیشه از شاهان نامدار و پهلوانان بزرگ که در سرنوشت کشور مؤثر بوده‌اند سخن به میان آمده است. پهلوانان در به قدرت رسیدن شاهان نقش بسیار پررنگی داشته‌اند و هر شاهی، یکی دو پهلوان بزرگ در کنار خود داشته است که ستون‌های حکومتش محسوب می‌شدند و در جنگ‌ها روی آنها حساب ویژه‌ای باز می‌کردند؛ به طوری که اگر آن پهلوان حضور نداشت، شکست می‌خوردند؛ مثل رستم که پهلوان اسطوره‌ای قوم ایران است و شاهان فراوانی را بر اریکه قدرت نشاند و به آنها خدمت کرده است. بعضی وقایع و اتفاقات آینده در خواب، به برخی از پهلوانان شاهنامه الهام شده است. اهم آنها به این صورت است:

۱. خواب دیدن سام

سام - جد رستم - از پهلوانان شاهنامه است که صاحب فرزندی با موهای سفید می‌شود. او این واقعه را ننگی بر خود شمرده و فرزند را در البرزکوه رها می‌کند. بعد

از مدّت‌ها، در دو شب متوالی، دربارهٔ زنده بودن زال، خواب‌هایی می‌بیند. در شب اول می‌بیند که سواری به او مژده می‌دهد که پسرش نمرده است:

شبی از شبان، داغ‌دل خفته بود ز کار زمانه برآشفته بود
چنان دید در خواب کز هندوان یکی مرد بر تازی اسپ دوان
ورا مژده دادی به فرزند او از آن برز شاخ برومند او

(همان: ۹۴/۱)

سام وقتی به سوی البرزکوه در حرکت بود، شب شد و خوابید و در خواب، جوان زیبارویی را دید که سپاه انبوهی داشت و در سمت چپش موبدی بود و در طرف راستش ناموری خردمند، از آن دو مرد، یکی نزد سام آمد و با گفتاری سرد به او گفت: ای مرد بداندیش، از خدا هم شرم نکردی! اگر سپیدی مو بر مرد عیب است، ریش و سر تو همچون خار سپید است. هم این و هم آن را خدا به تو هدیه داده و تو داد را در بیداد گم کرده‌ای. اگر پسرت نزد تو خوار بود، اکنون خدا او را پرورده است و دایه‌ای مهربان‌تر از او نیست و تو در مهر او، پایه‌ای نداری. سام با ناله از خواب بیدار می‌شود و با سران سپاه، به سوی کوه هند می‌آید و زال را آنجا می‌یابد:

چنان دید در خواب کز کوه هند درفشی برافراشتندی بلند
جوانی پدید آمدی خوب‌روی سپاهی گران از پسِ پشتِ اوی...

(همان: ۹۵/۱)

بدین ترتیب، زال را که سیمرخ پرورش داده و برنای تنومندی شده بود، می‌یابد و با خود می‌آورد.

۲. خواب دیدن پیران

پیران سالار افراسیاب و مردی واقع‌بین و عاقبت‌نگر است. او از مرگ سیاوش که در غیاب او رخ داده، بسیار اندوهگین است و فرنگیس - همسر سیاوش - را به خانهٔ خود می‌برد تا امنیت بیشتری داشته باشد. شب به دنیا آمدن کیخسرو - پسر سیاوش - پیران در خواب می‌بیند که شمعی از آفتاب، روشن شد و سیاوش با آن شمع، در حالی که تیغی در دست داشت، به پیران می‌گفت که از خواب شیرین بیدار شو و به یاد آخرت باش. روزی نو و جشنی نو است. شب به دنیا آمدن شاه کیخسرو است. پیران همسرش

گلشهر را به اتاق فرنگیس می‌فرستد و متوجه می‌شوند که کیخسرو به دنیا آمده است:

چنان دید سالار پیران به خواب	که شمعی برافروختی ز آفتاب
سیاوش بر شمع تیغی به دست	به آواز گفتی نشاید نشست
کزین خواب نوشین، سر آزاد کن	ز فرجام گیتی یکی یاد کن
که روز نوآیین و جشنی نو است	شب سور آزاده کیخسرو است

(همان: ۱۰۱/۳)

این خواب با اینکه نیازی به معبر ندارد و پیران به محض بیدار شدن، همسرش را به نزد فرنگیس می‌فرستد، چون می‌داند که برای او اتفاقی افتاده است، از خواب‌های نمادین شاهنامه است. شمع و تیغ و آفتاب، هر یک نمادی در عالم واقع دارند که «شمع: نماد کیخسرو، و آفتاب: فرنگیس، و تیغ: نماد آغاز کین‌خواهی خون سیاوش است به دست فرزندش کیخسرو» (سرامی، ۱۳۶۷: ۹۸۳).

۳. دیدن گودرز کیخسرو را به خواب

گودرز از پهلوانان ایرانی است. همان‌طور که گفته شد، یکی از کارهای پهلوانان، «امیرنشانی» بوده؛ یعنی به شاهی رساندن کسی که استحقاق حکومت داشته است. گاهی به این پهلوانان در رسیدن به این هدف کمک‌هایی می‌شد، که یکی از آنها، خواب دیدن سروش و الهام کردن او (سروش) به پهلوانان، از احوال آن پادشاه بود. گودرز یک شب در خواب دید که ابر پُرآبی از ایران برآمد و بر روی آن ابر، سروش نشسته است و به گودرز گفت که گوش‌هایت را بگشای، اگر می‌خواهی از تنگی خلاص شوی در توران، شهریاری نو است که نامش کیخسروست از پشت سیاوش و از تخمه کی‌قباد و از سوی مادر، تورانی است. اگر قدم مبارکش به ایران برسد، به همه هدف‌هایش می‌رسد و انتقام پدرش را می‌گیرد. گودرز پس از این خواب، پسرش گیو را برای پیدا کردن کیخسرو به توران می‌فرستد:

چنان دید گودرز یک شب به خواب	که ابری برآمد ز ایران پرآب
بر آن ابر باران، خجسته سروش	به گودرز گفتی که بگشای گوش...

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۲۴/۳)

۴. خواب دیدن طوس، سیاوش را

خواب‌های پهلوانان، تنها دربارهٔ به تخت رساندن پادشاهان نبود، گاهی اوقات که آنها در لحظه‌های حسّاس نبرد، احساس ناامیدی می‌کردند، شاهی یا شخص والامقامی، در خواب به آنها نوید فتح و پیروزی می‌داد و روحیهٔ آنها را تقویت می‌کرد تا اینکه به پیروزی آنها منجر می‌شد.

طوس - پهلوان نامدار ایرانی - یک شب در خواب می‌بیند که شمعی درخشان از آب بیرون آمد و در کنار آن شمع، تخت عاجی بود که سیاوش در آن تخت با فرّ و تاج نشسته بود و با لبی خندان و سخنانی شیرین، در حالی که رویش مثل خورشید تابان بود، به سوی طوس رو کرده، می‌گوید که ایرانیان را همین‌جا ننگه دار که در جنگ پیروز خواهید شد. از گودرزیان اصلاً غمگین مشو که اینجا گلستانی نو است:

چنان دید روشن‌روانش به خواب که رخشنده شمعی برآمد ز آب
بر شمع رخشان یکی تخت عاج سیاوش بر آن تخت با فرّ و تاج...

(همان: ۹۸ / ۴)

طوس نصیحت سیاوش را به کار می‌بندد و فاتح می‌شود.

۵. خواب دیدن بهرام چوبینه و لشکر آراستن او

در متن‌های کهن از کسانی سخن رفته است که می‌توانسته‌اند رؤیایی را در ذهن دیگری برانگیزند و او را ناچار گردانند که آنچه را آنان می‌خواهند، در خواب ببینند. نمونه‌ای از این انگیختن رؤیا را در شاهنامه می‌خوانیم؛ از آنچه در این باره در نامهٔ باستان آمده است، می‌توان دریافت که رؤیایانگیزی را کاری پلید و اهریمنی می‌دانسته‌اند؛ زیرا رؤیایانگیز در داستان شاهنامه، چهره‌ای اهریمنی است که دشواری در کار ایرانیان درمی‌افکند، و به گناه رؤیایانگیزی سر از تن وی جدا می‌کنند: در دهمین سال از پادشاهی هرمز، ساوه‌شاه - فرمانروای ترکان - با سپاهی گران به ایران می‌تازد. هرمز، بهرام چوبین را به پیکار با او گسیل می‌دارد. بهرام شبی در خیمهٔ خویش خوابی بدشگون می‌بیند:

چنان دید در خواب بهرام شیر که ترکان شدندی به جنگش دلیر
سپاهش سراسر شکسته شدی بر او راه، بیراه و بسته شدی...

(همان: ۲۴۱ / ۸)

سرانجام بهرام چوبین، سپاه ترکان را درهم می‌شکند و ساوه‌شاه را از پای درمی‌آورد. آنگاه که در میان کشتگان می‌جویند تا ببینند «کز ایرانیان کشته کیست» از پهلوانی بهرام نام‌نشان نمی‌یابند. پس از چندی، بهرام با ترکی گربه‌چشم که جادویی رؤیابرانگیز است، پدیدار می‌شود:

کم آمد ز لشکر یکی نامور	که بهرام بُد نام آن پُره‌نر
ز تخم سیاوش، گوی مهتری	سپهبد سواری، دلاور سری...
زمانی برآمد پدید آمد اوی	در بسته را چون کلید آمد اوی
ابا سرخ ترکی بُد او، گربه‌چشم	تو گفتی دل آزرده دارد به خشم
چو بهرام، بهرام را دید گفت	که هرگز مبادی تو با خاک جفت!

(به نقل از کزازی، ۱۳۷۶: ۸۰)

از اهمّ خواب‌های شاهنامه که ذکرشان رفت، تنها دو خواب باقی مانده است: یکی خواب خود فردوسی است و دیگری خواب کتایون، دختر قیصر روم.

خواب کتایون

کتایون شبی در خواب می‌بیند که کشور از آفتاب روشن شد و انجمنی مردانه ترتیب یافته است و مردم فراوان گرد آمده‌اند. در آخر انجمن، بیگانه و غریبی سروبالا و ماه‌دیدار بود که مانند شاهان، بر گاه می‌نشست. کتایون یک دسته گل به او داد و یک دسته گل از او گرفت.

تعبیر خواب کتایون این بود که صبح آن روز می‌بایست همسرش را انتخاب می‌کرد. از قضا مردی غریب که اهل روم نبود، در انجمن حضور داشت. کتایون او را برای ازدواج پسندید. و آن غریبه کسی نبود جز گشتاسب ایرانی:

کتایون چنان دید یک شب به خواب	که روشن شدی کشور از آفتاب
یکی انجمن مرد پیدا شدی	از انبوه مردم ثریا شدی...

(همان: ۱۶/۶)

خواب فردوسی

فردوسی برای اینکه توصیف و مدح متفاوتی از سلطان محمود کند، ستایش خود را از

او در قالب خوابی بیان می‌کند که او را شگفت‌زده کرده است. این‌طور که در آن خواب، شمعی درخشان را می‌بیند که از آب بیرون می‌آید و همه دنیا را که مثل لاجورد تاریک است، مثل یاقوت زرد، روشن می‌کند. همه جا مثل دیبا پرنقش و نگار و زیبا می‌شود و بر روی یک تخت پیروزه، شهریاری مثل ماه می‌بیند با تاجی بر سر که صف سپاهش دو میل است و در طرف چپ تخت شاه، هفتصد ژنده‌پیل است و در کنار دست او وزیری ایستاده که او را به عدل و داد راهنمایی می‌کند. فردوسی از این همه فرّ و شکوه خیره می‌شود و آن همه عظمت و شوکت، او را مبهوت می‌کند. فردوسی از پهلوانان او می‌پرسد که پادشاهی با این همه فرّ و شوکت کیست؟ و آنها می‌گویند که او پادشاه روم و هند، از قنوج تا دریای هند است و ایرانیان و تورانیان بنده اویند. او کسی است که دنیا را با عدل و داد زینت داده است. او سلطان محمود است؛ کسی که گرگ و میش را با هم به آب‌شخور می‌آورد.

برخی از ابیات این خواب، برگرفته از خواب‌های مختلف ذکر شده در شاهنامه است:

چنان دید روشن‌روانم به خواب	که رخشنده شمعی برآمد ز آب
همه روی گیتی شب لاجورد	از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
در و دشت، برسان دیبا شدی	یکی تخت پیروزه پیدا شدی...

(همان: ۱۹/۱)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این خواب برخلاف دیگر خواب‌های مطرح شده که بسیار به‌جا و تأثیرگذارند، چندان چنگی به دل نمی‌زند و این شاید به این دلیل باشد که فردوسی مجبور به مدح سلطانی چون محمود شده است.

در اکثر خواب‌های شاهنامه، عبارت «چنان دید روشن‌روانش به خواب» به کار برده شده است و این حاکی از آن است که این خواب‌ها بر کسانی عارض می‌شود که روحی وسیع و بزرگ دارند. در اینکه اکثر خواب‌های موجود در شاهنامه، نمادین هستند، شکی وجود ندارد، اما نمادها با تکرار شدنشان در خواب‌های مختلف، تعبیری القاء می‌کنند که می‌توان از آن نمادها در شاهنامه، تعبیر خاصی به دست آورد که در خواب‌های با نماد مشترک، تعبیر مشترک دارند. مثل شمع، آتش، تخت (عاج)، گرگ، پیل و نمادهای مشترک دیگر.

معمولاً شخصی که شمع و تخت را در خواب می‌بیند، به پادشاهی می‌رسد. دیدن

آتش، خبر از حادثه‌ای بد (مثل جنگ) می‌دهد و گرگ، نمادی از دشمن به حساب می‌آید. تکرار این تعبیر در خواب‌های شاهنامه نشان‌دهنده میزان آگاهی و اطلاع فردوسی از علم تعبیر خواب است؛ زیرا نگاهی به کتب تعبیر خواب، این فرضیه را در ذهن تداعی می‌کند که تعبیرهای ذکر شده برای اشیاء و پدیده‌های فوق در تعبیر خواب‌ها، با تعبیری که در این اثر، از آنها به دست داده شده است، تقریباً یکسان است و جز اختلافات جزئی، آن هم در مواردی خاص، مغایرت چندانی ندارند.

منابع

- الیاده، میرچا ۱۳۷۴. *اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم*، تهران: انتشارات فکر روز.
 انوری، حسن ۱۳۸۱. *فرهنگ بزرگ سخن (۸ج)*، تهران: سخن.
 سرآمی، قدمعلی ۱۳۶۷. *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۸۸. *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو، تهران: معین.
 قاسم‌نیا همدانی، کاظم ۱۳۶۹. *تعبیر خواب و رؤیا*، تهران: انتشارات نهاد هنر و ادبیات.
 کزازی، میرجلال‌الدین ۱۳۷۶. *رؤیا، اسطوره، حماسه*، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

برای اطلاع بیشتر رک:

- آبادی باویل، محمد ۱۳۸۳. *آیین‌ها در شاهنامه*، تبریز: انتشارات ستوده.
 تفلیسی، ابوالفضل حُیث بن ابراهیم ۱۳۶۹. *کامل‌التعبیر*، برگردان سیدعبدالله موسوی، قم: انتشارات فؤاد.
 کریستی، لنا ۱۳۷۵. *تعبیر خواب*، ترجمه ناهید آذری آهنی، تهران: انتشارات انیشتین.
 محجوب، محمدجعفر ۱۳۸۷. *ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)*، به کوشش حسن ذوالفقاری، چاپ چهارم، تهران: چشمه.
 یونگ، کارل گوستاو ۱۳۷۷. *تحلیل رؤیا (گفتارهایی در تعبیر و تفسیر رؤیا)*، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر افکار.